

کاوشی در گوهر ایمان

محمدحسین خواجه بومی*

چکیده:

ایمان در اصطلاح شرع کاربردهای فراوانی دارد. کاربرد عام آن در معنای «عمل به دین خدا» به طور مطلق و اعم از اعمال جوانحی و جوارحی است که حقیقت ایمان را تشکیل می‌دهد. کاربرد خاص ایمان هم استعمال آن در معنای «تصدیق قلبی» است که از آن به «رأس الایمان» تعبیر می‌شود و با وجود آن، گوهر ایمان محقق می‌گردد. کاربرد ایمان در دیگر اعمال دینی، به اعتبار عمل به دین خدا و تحقق جزئی از ایمان است. علم و معرفت از اجزای حقیقت ایمان و مقدمه تصدیق قلبی هستند. ایمان تصدیقی در حالات احساسی خاصی چون عشق، توکل، اعتماد و رضایت، در ساحت عاطفی و تجربی انسان نمود می‌یابد. در واقع همین امر موجب شده است که بعضی از اندیشمندان با رویکرد عاطفی به ایمان نگاه کنند. واژگان کلیدی: ایمان، معرفت، تصدیق قلبی، اطاعت عملی.

*. عضو هیأت علمی گروه معارف اسلامی، دانشگاه علوم پزشکی کرمان.

طرح مسأله

حقیقت ایمان چیست؟ این پرسش دیرینه، که در امتداد تاریخ دین‌ورزی جریان داشته، همواره مطرح بوده است که آیا ایمان، فعلی قلبی یا فعالیتی عقلی است و یا آنکه آمیزه‌ای از امور قلبی - زبانی - بدنی است که در کنار این سه، عقل نیز با تاملات خود در تحقق آن سهیم است؟ و یا آنکه ایمان، همان تسلیم عملی و اطاعت محض است؟

در جواب سؤالات فوق دیدگاه‌های متفاوتی ارائه شده است؛ پاره‌ای از این دیدگاه‌ها صرفاً مبتنی بر تحلیل عقلی از حقیقت ایمان و پاره‌ای دیگر مبتنی بر بیان حقیقت ایمان در اصطلاح شرع و نگاه درون دینی است. آنچه در اینجا مد نظر ماست، بررسی ماهیت ایمان از نگاه درون دینی و بر اساس تحلیل آیات و روایات در این زمینه است.

ما ابتدا مباحث مربوط به معنا و حقیقت ایمان را در قرآن و سپس در احادیث پیامبر اسلام (ص) و ائمه معصومین (ع) بررسی می‌کنیم. آن‌گاه آرای بیشتر نحله‌های کلامی و حدیثی - که از بعضی آنان فقط نامی باقی مانده است - را داوری می‌کنیم.

به طور نمونه، از نظر خوارج، گناه کبیره با ایمان قابل جمع نیست و اصل اساسی مورد اعتقاد آنان، کافر شدن مرتکب گناه کبیره بود. (شهرستانی ۱۹۸۱: ۱۳۳) در مقابل، مرجئه بر این باور بودند که انسان، صرفاً با تصدیق قلبی دین خدا و بدون نیاز به هیچ عملی، بهشتی می‌شود. (همان: ۱۶۲) واصل بن عطا (۱۳۱-۱۸۰ ق) بنیانگذار مکتب اعتزال نیز در باب ایمان و کفر، معتقد بود مرتکب گناه کبیره، نه مؤمن است و نه کافر، بلکه فاسق است که جایگاهی میان این دو منزلت است. (همان: ۶۱ - ۶۳) مکتب اهل حدیث - که در مقابل معتزله قرار داشت - هم ایمان را عبارت از نیت، و قول و عمل می‌دانستند. (سبحانی، بی‌تا: ۱۶۰ - ۱۶۶) مکتب اشعری - که در اوایل قرن چهارم پدید آمد - هم ایمان را عبارت از تصدیق قلبی دانسته، اقرار زبانی را بیانگر آن می‌دانستند. و بالأخره اکثر متکلمان شیعی، ایمان را معرفت و تصدیق قلبی می‌دانند و اقرار زبانی و عمل را از لوازم آن و نه از اجزای آن معرفی می‌کنند. (علم الهدی، ۱۴۱۱: ۵۳۶)

بررسی دیدگاه‌های اندیشمندان مسلمان درباره حقیقت ایمان

درک معنای حقیقی ایمان دشوار می‌نماید، چون ایمان حقیقی معنایی جامع با ابعاد گوناگون دارد؛ لذا گاهی در معنای حقیقی و جامع به کار برده می‌شود و گاهی در جزئی از آن. ایمان، حداقل در دو اصطلاح شهرت بیش‌تری یافته است؛ یکی کاربرد ایمان در معنای جامع و حقیقی و دیگر، کاربرد آن در جزء اصلی و اساسی که از اولی به «حقیقت ایمان» و از دومی به «گوهر ایمان» یاد می‌کنیم. از آن‌جا که برخی از دانشمندان به تمامی ابعاد ایمان توجه نکرده‌اند، آن را در بعضی از ابعاد، منحصر کرده‌اند. در اینجا، با توجه به کثرت آرای صاحب‌نظران درباره حقیقت ایمان، تنها به بررسی دیدگاه شماری از آنان بسنده می‌کنیم.

۱. تصدیق قلبی: مشهور اندیشمندان مسلمان - از مفسران و متکلمان - ایمان را به معنای تصدیق قلبی دانسته‌اند که از جمله آنها می‌توان سید مرتضی (۱۴۱۱:۵۳۶) شیخ طوسی (۱۳۵۸:۶۳۹) خواجه طوسی (۱۳۷۰:۹) ابوالفتوح رازی (۱۴۰۸:۱۰۲) کاشانی (۱۴۲۳:۴۵)، طیب (۱۳۶۶:۳۴) از دانشمندان شیعی و ابوالحسن اشعری (۱۹۵۲:۷۵) و فخر رازی (۱۴۲۰:۲۷۱) از علمای اشعری را نام برد. دلایلی که آنان بر این رأی اقامه کرده‌اند چنین است:

دلیل یکم: خداوند در قرآن ایمان، را به قلب نسبت داده است. (رازی، همان؛ بروجردی، ۱۴۲۲:۴:۱۲۷)

نقد: نسبت دادن ایمان به قلب، تنها اثبات می‌کند که در ایمان، تصدیق قلبی لازم است و تصدیق زبانی کافی نیست، اما لزوم تصدیق زبانی را نفی نمی‌کند. به تعبیر دیگر، اثبات شیء نفی ماعده نمی‌کند. در واقع تأکید بر قلب، برای آن است که تصدیق قلبی، رأس الایمان است. اقرار زبانی نیز - مطابق روایات - در ایمان، لازم است؛ با این تفاوت که بر اقرار زبانی بدون تصدیق قلبی، ایمان عملی و تصدیقی صدق نمی‌کند، اما بر تصدیق قلبی - به خاطر رأس الایمان بودن - به تنهایی صدق می‌کند.

دلیل دوم: اصل عدم نقل؛ ابوالفتوح رازی می‌گوید:

چون ایمان در لغت، به معنای تصدیق با دل است پس باید در همین معنا به کار رود و اگر کسی ادعای نقل کند، او باید دلیل بیاورد و فقد دلیل بر نقل، دلیل بر بطلان این ادعاست. (رازی، ۱۴۰۸:۱۰۲)

نقد: معمولاً آنچه در معنای لغوی ایمان گفته شده، تصدیق مطلق است نه تصدیق با دل؛ بنابراین، هرگاه گفته شود ایمان در شرع به معنای تصدیق با دل است، نقل معنا در آن صورت گرفته است. افزون بر آن، اگر ایمان در لغت نیز به معنای تصدیق دل باشد، کاربرد ایمان در معنای دیگر، نقل از معنای اول نخواهد بود، بلکه می‌توان آن را از باب اشتراک لفظی دانست.

دلیل سوم: تصدیق قلبی به معنای لغوی ایمان (مطلق تصدیق) نزدیک‌تر است و تصدیق هم از افعال قلب است. (بروجردی، ۱۴۲۲: ۴، ۱۲۷)

نقد: اولاً: صرف نزدیک بودن تصدیق قلبی به تصدیق مطلق، دلیل بر این نیست که ایمان در اصطلاح شرع، در همان معنا به کار رفته باشد، خصوصاً با وجود احادیثی که با این نظر مخالفند و گاهی ایمان را تصدیق قلبی و گاهی عمل به دین خدا می‌دانند. ثانیاً: ممکن است واژه‌ای به دلیلی از معنای اصلی خارج شود و به همان دلیل، در معنای غیر اقرب هم بکار رود.

۲. تصدیق قلبی و زبانی: بعضی ایمان را در عرف تاریخ شرع، تصدیق قلبی و اقرار زبانی به دین خدا دانسته‌اند، که از آن جمله می‌توان خواجه نصیر طوسی (بی‌تا: ۳۰۹) صاحب کنزالدقائق (قمی مشهدی، ۱۳۶۶: ۱، ۱۱۵) و ابی‌حنیفه (رازی، ۱۴۲۰: ۱، ۲۷۱) را نام برد. در استدلال بر این نظر گفته شده:

شخصی که به زبان اقرار نکند معاند است و خداوند متعال، معاند را بیش از جاهل مذمت کرده است. افزون بر آن، مذمت برای انکار، امکان‌پذیر است ولی برای عدم اقرار، به دلیل وجود مانع، امکان‌پذیر نیست. (قمی مشهدی، همان)

نقد: این دلیل، اعم از مدعاست، زیرا عدم انکار تنها مربوط به تلفظ شهادتین نیست.

۳. تصدیق و اعتقاد قلبی: فخر رازی می‌گوید:

ایمان عبارت است از تصدیق به هر آنچه که بالضروره از دین محمد(ص) شناخته شود، همراه با اعتقاد. (رازی، ۱۴۲۰: ۱، ۲۷۱)

منظور فخر رازی از تصدیق - با توجه به استدلال‌های وی - همان تصدیق قلبی است. پاره‌ای از ادله این ادعا عبارتند از:

دلیل یکم: چون ایمان در اصل لغت، به معنای تصدیق است پس اگر، در عرف شرع برای غیر تصدیق باشد، لازم می‌آید که گوینده آن، به غیر کلام عربی سخن گفته باشد و این با عربی بودن قرآن منافات دارد. (همان: ۱، ۲۷۲)

نقد: اولاً: همین که در این معنا گفته شده ایمان، تصدیق با اعتقاد است، خود خروج از معنای لغوی (تصدیق مطلق) است. ثانیاً: تکلم به زبان عربی، به معنای جمود بر معنای لفظی نیست. به همین رو، نقل به معنا یک اصل پذیرفته شده است، هر چند باید در هر مورد، به تناسب خود اثبات شود.

دلیل دوم: ایمان، بیش‌ترین کاربرد را در میان مسلمانان داشته و اگر منقول به غیر معنای اصلیش شده بود، انگیزه‌ها برای شناخت آن معنا فراوان و در آن معنا مشهور می‌شد، بلکه به حد تواتر می‌رسید و چون چنین نشده، مشخص می‌شود که ایمان بر اصل وضع لغویش باقی است. (همان)

نقد: همان‌طور که گفته شد، تفسیر ایمان به تصدیق با اعتقاد، خروج از معنای اصلی است و کاربرد ایمان در دو معنای ایمان تصدیقی و ایمان عملی، در روایات به کار رفته و مشهور شده است.

۴. تصدیق قلبی، اقرار زبانی و عمل جوارحی: ملاصدرا و فخر رازی این نظر را به مذاهب معتزله، خوارج، زیدیه و اهل حدیث نسبت می‌دهند. (صدرالدین شیرازی، ۱۳۶۶: ۲۴۵، ۱: ۱۴۲۰، ۲۷۰) شیخ صدوق (م. ۳۸۱ ق) نیز ایمان را عبارت از تصدیق قلب، اقرار و عمل می‌داند. (صدوق، بی‌تا: ۲۲۸) زمخشری از علمای معتزلی نیز قایل به این قول است. (زمخشری، ۱۴۰۳: ۱۲۸)

به نظر ما این دیدگاه، ناظر به معنای عام ایمان (عمل به دین خداوند) است و اشاره‌ای به اصطلاحات دیگر ایمان ندارد. این نظریه از آن جهت که معنای ایمان را عمل به دین خدا در این سه رکن دانسته، نزدیک‌ترین قول به نظریه مورد پذیرش ماست.

۵. معرفت: ایمان با علم پیوندی ناگسستگی دارد؛ ایمان بدون علم ناممکن است، ولی علم بدون ایمان، امکان‌پذیر است و شاید همین مسأله سبب شده است برخی ایمان را به «معرفت» تعریف کنند، هر چند جمعی از آنان مشخص نکرده‌اند که منظور چه نوع معرفتی است؛ آیا معرفت عقلی است یا معرفت قلبی. اکثر گروه‌های مرجئه، ایمان را به عنوان دانش و معرفت می‌شناسند و برخی از آنها چون جهمیه و صالحیه، ایمان را

متنصر در معرفت دانسته‌اند. (اشعری، ۱۴۰۰: ۱۳۲ و ۱۳۳) با این وصف، درباره نوع این معرفت توضیحی نمی‌دهند. صاحب ارشادالاذهان می‌نویسد:

حقیقت ایمان، شرعا معرفت خدا، و صفات او، پیامبران او و آنچه که آورده‌اند می‌باشد و لازمه این معارف، تصدیق آنهاست و الا تصدیق بدون معرفت، زبانی است و اثر واقعی بر آن مترتب نیست مثل اسلام زبانی (سبزواری نجفی، ۱۴۱۹: ۷، ۱: ۱۴۰۶، ۳۰، ۱)

برخی عبارات ملاصدرا بر آن است که ایشان ایمان را همان معرفت قلبی می‌داند: ایمان حقیقی، نوری است که از پروردگار در دل بنده می‌تابد؛ پس هر کسی که در انکار آن نور بکوشد و در اطفای آن تلاش کند، یا مؤمنی را استهزا نماید، در حقیقت دشمنی با خدا و ملائکه و کتب و رسل و ائمه کرده است (صدرالدین شیرازی، ۱۳۴۰: ۸۸)

لکن ایشان در برخی از عبارات دیگر، معرفت عقلی راه ایمان دانسته و گفته است: ایمان حقیقی به خدا و قیامت برای انسان از راه براهین یقینی و آیات الهی به دست می‌آید. (همو، ۱۳۶۳: ۲)

گاهی نیز چنین توضیح می‌دهد:

مؤمن حقیقی آن کسی است که به نور برهان و عقل به معرفت خدا و آخرت نایل شده است. (همو، ۱۳۹۱: ۱۱۴)

وی در جای دیگر می‌گوید: *قال جامع علوم انسانی*
ان الاصل فی الایمان هو المعرفة بالجنان... و مما یدل علی ان الایمان مجرد العلم و التصدیق وحده امور (همو، ۱۳۶۶: ۲۵۲، ۱)

به هر روی، کلمات ملاصدرا متفاوت و ادله‌ای هم که اقامه کرده، بیش‌تر بر محور ایمان به معنای تصدیق قلبی است.

۶. معرفت عقلی: در میان متفکران اسلامی جهم بن صفوان (م. ۱۲۸ق) از مرجئه، تنها معرفت نظری را عنصر سازنده ایمان و در مقابل آن، جهل را سازنده کفر معرفی می‌کند. (اشعری، ۱۴۰۰: ۱۳۲)

نقد: اولاً: اثبات عقلی همه گزاره‌های دینی، خصوصاً برای افراد معمولی، ممکن نیست. ثانیاً: نمونه‌های فراوانی در دین مشاهده می‌شود که با وجود علم عقلی، به کفر انجامیده است؛ مثل علم شیطان نسبت به ربوبیت حق تعالی و انکار وی. و مسیحیان و یهودیانی که پیامبر(ص) را شناختند ولی انکار کردند.

۷. معرفت و تصدیق قلبی: ملاصدرا در کتاب تفسیرش، به هنگام استدلال بر تفسیر ایمان به معنای معرفت قلبی، می‌گوید: «و مما يدل علی ان الایمان مجرد العلم و التصدیق وحده امور...». (صدرالدین شیرازی، ۱۳۶۶: ۱، ۲۵۲) طبرسی نیز می‌گوید:

حقیقت ایمان در شرع، عبارت است از شناخت و آگاهی نسبت به خدا و صفات او و فرستادگانش و شناخت تمام دستورها و قوانینی که آنان با خود آورده‌اند و هر کس چیزی را شناخت تصدیق‌کننده آن است. (طبرسی، ۱۳۷۷: ۱، ۱۹۰؛ ۱۴۰۶: ۱، ۱۲۲)

از جمله دلایلی که بر این رأی اقامه شده موارد زیر است:
دلیل یکم: در آیات قرآن، ایمان به قلب اضافه شده است. (صدرالدین شیرازی، ۱۳۶۶: ۱، ۲۵۲)

نقد: نقد این دلیل همانند نقدی است که برای ایمان به معنای تصدیق قلبی گذشت. دلیل دوم: آیه‌ای که در آنها ایمان با عمل صالح همراه شده است؛ زیرا اگر عمل صالح داخل در ایمان بود ذکر دوباره آن تکرار بود. (همان)

نقد: بر فرض خروج عمل از ایمان، نمی‌توان نتیجه گرفت که ایمان، صرفاً معرفت و تصدیق قلبی است، چون نفی شیء اثبات ما عده نمی‌کند. به زودی در بحث دلایل عدم اشتراط عمل در ایمان، نقد دیگر این دلیل را ملاحظه خواهید کرد.

دلیل سوم: در آیات قرآن، از ایمان همراه با معصیت در افراد، سخن گفته شده است. (همان)

نقد: این دلیل افزون بر آنکه در خصوص همراهی گناه با ایمان تصدیقی است، نه ایمان عملی، دلالت بر نفی دخول عمل در ایمان دارد، نه اینکه بگوییم ایمان صرفاً معرفت و تصدیق قلبی است؛ چون قلب، افعال دیگری هم دارد.

۸. اعتقاد: علامه طباطبایی ایمان را به منزله جاگیرشدن اعتقاد در قلب و یا پیوند قلبی با محصول فرایند ذهنی معرفی می‌کند. از نظر ایشان، ایمان صرفاً با رسوخ اعتقاد به‌امری در قلب، حاصل می‌شود. (طباطبایی، ۱۳۶۳: ۷۲، ۱) آیت‌الله جوادی آملی می‌گوید:

ایمان، عقد و پیوندی است که توسط عقل عملی از طریق اعمال اراده انسانی بین جان آدمی با عصاره یک قضیه علمی برقرار می‌شود. (جوادی آملی، ۱۳۷۵، ۱۵۴)

تفتازانی نیز به همین قول گرایش دارد؛ وی ایمان را به گره زدن دل به خبری که از سوی کسی آمده و فرد به صدق آن علم پیدا کرده است، تعریف می‌کند. (تفتازانی، ۱۳۲۶: ۱۵۸، ۵) آیت‌الله طیب هم اصل ایمان را همان گره زدن خود به معارف دینی و حقایق مذهبی می‌داند. (طیب، ۱۳۶۶: ۱۳۵، ۱)

نقد: اعتقاد، یکی از افعال ایمانی قلب است نه آنکه همه ایمان، اعتقاد باشد و گرنه خود واژه اعتقاد، مَبْنِی این معنا بود دیگر نیاز به واژه ایمان نبود، جز آنکه بگوییم اعتقاد و ایمان دو واژه مترادف هستند، در حالیکه چنین هم نیست، چون در روایات، از اعتقاد به عنوان جزئی از ایمان یاد شده است.

۹. **اطلاقات متعدد برای ایمان:** بعضی از محدثان و اندیشمندان برای ایمان، اطلاقات و کاربردهای متعددی را ذکر کرده، گفته‌اند ایمان در شرع مقدس اسلام در معانی مختلفی به کار می‌رود، از جمله:

الف) ایمان به معانی اقرار زبانی، تصدیق قلبی، اداء و تأیید: علی بن ابراهیم قمی در تفسیرش گفته است ایمان در کتاب‌الله بر چهار وجه است: اقرار به زبان، تصدیق به قلب، ادا و تأیید. (بحرانی، ۱۴۱۵: ۱، ۱۲۹)

ب) **اطلاقات ایمان به اعتبار مراتب:** چنان‌که بعضی گفته‌اند:

آنچه که از تأمل در اخبار و آیات برای من ظاهر می‌شود این است که برای ایمان به اعتبار مراتبش اطلاقاتی است. (بروجردی، ۱۴۲۲: ۴، ۱۲۲)

این اطلاقات عبارتند از، یکم: تصدیق به عقاید حقه و اصول خمسه؛ دوم: اقرار به عقاید حقه با انجام برخی از فرایض یا خصوص آنچه که واجب شده است و نیز ترک

گناهان کبیره‌ای که خداوند بر آنها وعده آتش داده است؛ سوم: اقرار به عقاید با انجام تمام فرایض و ترک جمیع محرّمات؛ چهارم: اینکه علاوه بر امور ذکر شده در سه مرتبه قبل، مندوبات را نیز انجام دهد و مکروهات بلکه مباحات را هم ترک کند. سپس ایشان می‌گویند:

بین هر کدام از این مراتب و مرتبه‌های بعد، مراتب دیگر و درجات متفاضله‌ای است. بنابراین اختلاف أخبار، محمول بر اختلاف مراتب و درجات است و به همین اعتبار مراتب، هر مرتبه‌ای فواید و ثمراتی را داراست و نیز ایمان از کسی که فاقد چیزی از این مراتب باشد، سلب می‌شود. (همان)

نقد: در این نظریه، هسته اصلی و مفهوم مشترک ایمان مشخص نشده تا عنوان ایمان، در همه این مراتب صدق کند و سپس از مراتب آن سخن گفته شود.

نظریه مختار

با درنگ در روایات درمی‌یابیم که ایمان در شرع مقدس اسلام کاربردهای متعددی دارد لکن دو کاربرد آن اساسی است؛ یکی عام و دیگری خاص که شرح آن دو چنین است:

الف) معنای عام ایمان: معنای عام ایمان عبارت است از «عمل به دین خدا» که شامل تمام افعال انسان اعم از افعال عقل، قلب و جوارح بدنی می‌شود. به نظر ما حقیقت ایمان همین معناست. ایمان در این معنا شامل معرفت عقلی و کلیه افعال قلبی اعم از معرفت، تصدیق، عقد، رضا، تسلیم، حب و... و کلیه اعمال جوارحی است. بنابراین اعمال عقل و قلب، ایمان عقلی و قلبی را محقق می‌سازند و اعمال جوارحی هر عضو، ایمان آن عضو را ایجاب می‌کنند. به همین روی در روایات، اعمال نیک هر عضو به عنوان ایمان آن عضو تلقی شده است، مانند این حدیث منقول از امام صادق (ع) که فرمود: «مَنْ عَمِلَ بِمَا أَمَرَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ فَهُوَ مُؤْمِنٌ». (کلینی، بی تا: ۳، ۶۳)

همچنین روایت شده که فرمود: «الایمان هو الاقرار باللسان و عقد فی القلب و عمل بالارکان و الایمان بعضه من بعض». (همان: ۳، ۴۴)

ب) معنای خاص ایمان: گاهی ایمان تنها به معنای «تصدیق قلبی دین خدا» به کار می‌رود؛ این تصدیق یکی از اعمال قلب و جزئی از معنای عام ایمان است. گوهر ایمان و رأس الایمان نیز، همین «تصدیق قلبی» است که از آن به «ایمان تصدیقی» یاد می‌شود. انتخاب اقرار قلبی از بین اعمال دینی انسان به عنوان معنای خاص ایمان، به خاطر اهمیت آن در بین کل اعمال دینی آدمی است. «ایمان تصدیقی» پایه و اساس ایمان انسان است و در پیدایش اعمال دیگر تأثیری بسیار دارد، همان‌طور که ایمان عضوهای دیگر در پیدایش و ازدیاد ایمان تصدیقی، نقش دارد. از حضرت زینب (س) روایت شده که فرمود:

در هر انسان عضوی وجود دارد که اگر صالح شود موجب صالح شدن سایر اعضا می‌گردد و اگر فاسد شود باعث فاسد شدن سایر اعضا می‌گردد. آن عضو، قلب است. (عزیزی، ۱۳۷۹: ۴۷)

با پیدایش ایمان تصدیقی، گوهر ایمان و رأس الایمان محقق شده، انسان وارد جرگه مؤمنین می‌شود و اگر قبل از قدرت بر انجام مراتب بعد بمیرد، بهشتی از دنیا رفته است. در روایتی از امام صادق (ع) پس از آنکه افعال ایمانی قلب را ذکر می‌کند، می‌فرماید:

فذلک ما فرض الله عزوجل علی القلب من الاقرار و المعرفة و هو عمله و هو رأس الایمان. (کلینی، بی تا: ۳، ۵۸)

حاصل آنکه چون تصدیق قلبی را رأس الایمان دانستیم، می‌توانیم واژه ایمان را به تنهایی بر آن اطلاق کنیم. مانند مشاهده سر جدا شده انسانی که بر کل انسان اطلاق و گفته می‌شود ببین با این انسان چه کرده‌اند و یا به عضو گردن «رقبه» می‌گویند که بر یک عبد کامل نیز اطلاق می‌شود.

از امام باقر (ع) نیز روایت شده است:

خداوند محمد(ص) را مبعوث فرمود و او ده سال در مکه بود [ده سال، یا اشتباه در نقل و کتابت است و یا به خاطر آن است که در سه سال آخر تا هجرت، مسأله آمادگی جهت هجرت بوده است مثل سفر به طایف و بستن پیمان‌هایی با مردم مدینه و یا مدت سه سال دعوت سرّی در اول بعثت در اینجا مورد نظر نبوده است]

در آن ده سال هیچ کس با شهادت به یکتایی خدا و رسالت محمد (ص) نمرُد، جز آنکه خدا او را به سبب اقرارش، به بهشت داخل کرد و آن اقرار، ایمان تصدیق و باور بود: ادخله الله الجنة باقراره و هو ایمان التصدیق. (همان)

از این روایت به دست می‌آید ایمانی که در مکه مطرح بوده، ایمان تصدیقی است که جزء اساسی ایمان حقیقی به شمار می‌آید، چون هنوز در مکه، اعمال دینی مثل نماز، روزه، حج و... واجب نبوده است. مرحله اول دین اسلام که مدت سیزده سال در مکه طول کشید، اساس ایمان، مراتب زبانی و قلبی بود و مکرر در آیات نازل شده در مکه، مسأله سفارش به ایمان زبانی و قلبی به یگانگی خدا، و رسالت محمد (ص) و آنچه از جانب خدا آمده، مطرح بوده است. ولی بحث عمل به طور گسترده، در مدینه آغاز شد و اسلام بر پایه اعتقادات با اعمال نماز، روزه، حج، زکات و ولایت پایه‌گذاری شد.

ج) اصطلاحات دیگر ایمان: گاهی ایمان در غیر معنای حقیقی و گوهر ایمان، یعنی در اعمال مختلف دینی انسان به کار رفته است؛ این کاربرد به این اعتبار است که آن عمل، جزئی از ایمان می‌باشد، همان‌طور که کاربرد ایمان در تصدیق قلبی به این اعتبار است که تصدیق قلبی، جزء اصلی و اساسی ایمان به شمار می‌آید. به عنوان نمونه می‌تواند به کاربرد ایمان در مورد اقرار زبانی (نساء ۷۳-۷۱ و ۱۳۶) نماز (بقره، ۱۴۳) روح ایمان (مجادله، ۲۲) اشاره کرد.

از امام صادق (ع) در پاسخ به سؤالی درباره نزدیک‌ترین اعمال به ایمان، فرمودند:

قال يشهد أن لا إله إلا الله و أن محمداً عبده و رسوله و يقرّ بالطاعة و يعرف امام

زمانه فإذا فعل ذلك فهو مؤمن. (مجلسی، بی‌تا: ۱۹، ۶۹)

اعتبار عمل جوارحی در حقیقت و معنای ایمان

گفتیم که فهم معنای ایمان در اصطلاح شرع مد نظر ماست نه معنای لغوی؛ بنابراین باید با الهام از آیات قرآن و روایات، مشخص کرد که ایمان در این اصطلاح، در چه معنایی به کار رفته است؟ در همان معنای لغوی یا معنایی مرتبط با آن؟ به نظر ما چون در نصوص دینی، عمل جوارحی، در معنا و حقیقت ایمان، دخالت مستقیم دارد لذا این

معنا از معنای لغوی ایمان که تصدیق مطلق است فاصله می‌گیرد. ادله‌ای که چنین امری را اثبات می‌کند عبارتند از:

الف) آیات قرآن: در آیات متعددی از قرآن در توصیف شخصیت مؤمن (مثل آیات سوره مؤمنون) از افعال قلبی و جوارحی سخن به میان آمده است. این آیات صراحت دارد که مؤمن کسی است که نماز می‌خواند و افعال دیگری را انجام می‌دهد. هر چند این آیات، کاربرد ایمان در معنای دیگر، یعنی تصدیق قلبی که رأس الایمان است را نفی نمی‌کند. باز در مسأله ازدواج زانی با زانی، مشرک با مشرک و مؤمن با مؤمن، ایمان در مقابل زنا و شرک قرار گرفته است. (نور، ۳)

ب) روایات: اخبار زیادی در دست است که از آنها اعتبار عمل جوارحی در حقیقت و صدق ایمان استفاده می‌شود. بلکه از بعضی آنها استفاده می‌شود که این مسأله در عصر ائمه اطهار برای انظار مسلمانان مطرح و مذهب امام (ع) مبتنی بر اعتبار عمل در معنای ایمان بوده است. و شاید همین اخبار، آن چیزی بوده که اصحاب پیشین بر آنها تکیه کرده‌اند. برخی از این روایات از امام رضا (ع) از امیرالمؤمنین علی (ع) نقل شده که فرمود: «الایمان اقرار باللسان و معرفة بالقلب و عمل بالجوارح». (طوسی، ۱۴۱۴: ۱، ۳۷۹)

باز از امیرالمؤمنین روایت شده که رسول خدا (ص) فرموده است: «الإیمان قولٌ مقبول و عملٌ معمول و عرفانٌ العقول». (همان: ۳۵، ۱)

یکی از مطالب مربوط به ایمان که در روایات آمده و علما هم آن را پذیرفته‌اند، این است که ایمان دارای مراتب است و مراتبی از آن، در کسب اعمال نهفته است. در این صورت آن معنایی که در همه این مراتب، جاری و مشترک است چیزی جز عمل نیست. البته عمل به معنای عام آن، نه تنها عمل جوارحی؛ یعنی عمل به دین خدا که شامل عمل عقل، قلب و جوارح می‌شود. پس عمل جوارحی داخل در حقیقت ایمان خواهد بود. به هر روی، کسانی که عمل را داخل در حوزه مفهومی ایمان نمی‌دانند در خصوص ادله اعتبار عمل، توجیهاتی را ذکر کرده‌اند. از جمله اینکه عمل را از لوازم ایمان (نه حقیقت ایمان) دانسته‌اند. مرحوم طیب می‌گوید: «اقرار به زبان، کاشف از ایمان و اعمال جوارح، آثار و نگهبان آن است.» (طیب، ۱۳۶۶: ۱، ۱۳۴)

مرحوم طبرسی هم می‌گوید: «کاربرد واژه ایمان در اعمال جوارحی، از باب استعاره و مجازاً و اتساعاً می‌باشد.» (طبرسی، ۱۴۰۶: ۱۲)

مرحوم عاملی نیز روایاتی را که شخص گناهکار را از ایمان خارج می‌دانند، محمول بر نقص ایمان به واسطه گناه می‌داند. (عاملی، ۱۴۱۳: ۶۶)

نقد: چنان‌که ملاحظه کردید نص روایات برخلاف این حمل است و دلیلی که به این معنا کمک برساند یا شاهدهی که آن‌را تأیید کند در دست نیست.

بررسی و نقد دلایل عدم اشتراط عمل

در مورد عدم اشتراط عمل جوارحی در معنای اصطلاحی ایمان، دلایلی ذکر شده که در اینجا به اختصار به بررسی و نقد آن‌ها می‌پردازیم.

دلیل یکم: اجماع فرقه امامیه؛ از شیخ در تبیان نقل شده که گفته: «آنه کذلک عندنا» که به ادعای اتفاق بر عدم اشتراط عمل جوارحی در ایمان، اشعار دارد. صاحب ریاض نیز معتقد است که کافه متأخران بر هم‌پن امر گرد آمده‌اند و در کتاب جواهر نیز آمده که مذهب، هم اکنون بر همین امر مستقر شده است. (بروجردی، ۱۴۲۲: ۴، ۱۱۹)

نقد: با توجه به روایات معصومین، مبنی بر دلالت اعتبار عمل در ایمان، این شهرت و اجماع نزد متأخرین حجت نیست چون کشف از قول معصوم نمی‌کند.

دلیل دوم: عطف عمل بر ایمان؛ در بسیاری از آیات قرآن، عمل صالح بر ایمان، عطف شده و ظاهر عطف، مغایرت است و احتمال آنکه در این موارد، عطف عام بر خاص یا خاص بر عام و برای تأکید باشد، منتفی است. این دلیل را بیشتر اندیشمندان مثل ابوالفتوح رازی (۱۴۰۸: ۱۰۳)، فخر رازی (۱۴۲۰: ۱، ۲۷۲)، ملاصدرا (۱۳۶۶: ۱، ۲۵۲)، بروجردی (۱۴۲۲: ۴، ۱۱۹)، طیب (۱۳۶۶: ۱، ۱۳۴) ذکر کرده‌اند.

نقد: اولاً: بنا بر آنچه گفتیم که «ایمان، اعم از عمل قلبی، عقلی و جوارحی است و چون تصدیق قلبی، رأس الایمان است واژه ایمان در آن به تنهایی استعمال می‌شود» مشکل این عطف حل می‌شود. یعنی در اینجا یک جزء بر جزء دیگر عطف شده که عبارت است از عطف عمل صالح بر تصدیق قلبی و چون صرفاً به خاطر اهمیت تصدیق قلبی به آن ایمان گفته شده، با واژه ایمان آمده است. ثانیاً: اگر در بعضی از آیات، منظور

از ایمان، تصدیق قلبی است این دلیل نمی‌شود که پس همه جا منظور از ایمان، تصدیق قلبی باشد. در نتیجه ذکر عمل صالح، تکرار نیست، زیرا عطف جزء بر جزء است آن هم عطف جزء بر جزئی که خودش به تنهایی هم ایمان خوانده می‌شود. ثالثاً: شاید هم ذکر آن از این باب است که مبحث ایمان قلبی، مربوط به دوران مکه بوده که همراه با اقرار زبانی است اما مباحث عملی دین مثل نماز، روزه، حج و... در مدینه معین شده است. از این رو، آیات «عمل صالح» که با «آمنوا» آمده، بیش‌تر مربوط به مدینه است و بیان می‌کند که برای رسیدن به بهشت، افزون بر ایمان تصدیقی، ایمان عملی نیز لازم است. خداوند برای آنکه مردم را به این امر متوجه سازد که ایمان، صرفاً ایمان تصدیقی نیست و حتماً باید عمل را نیز در پی داشته باشد، می‌فرماید شما که به ایمان تصدیقی ایمان آوردید، حتماً عمل صالح را هم نیاز دارید. به طور نمونه در سوره مؤمنون در بیان صفات مؤمنان، اعمال صالحه آنها نیز ذکر می‌شود.

حاصل آنکه، گاهی حکمت عطف، مغایرت جزء و کل است مثل آیه: «الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَ تَوَاصَوْا بِالْحَقِّ وَ تَوَاصَوْا بِالصَّبْرِ» (عصر، ۳) که در آن تواصی به حق و صبر نیز خود یک عمل صالح است، ولی چون نسبت به دیگران بوده و خواسته شده که بر آن تأکید شود، بعد از عمل صالح، دو مرتبه آمده است. همین‌طور گاهی مغایرت از جهت قسیم است و جزء بر جزء عطف شده که در آن یکی تصدیق قلبی است و دیگری اعمال جوارحی. تصدیق قلبی با اسم ایمان آمده، چون رأس الایمان است و ایمان جوارحی هم عمل صالح نام گرفته است. پس عمل صالح که عمل به ارکان است جزئی از ایمان به معنای «عمل به دین خدا» است. رابعاً: به این عمل صالح به تنهایی، ایمان گفته نمی‌شود بلکه ایمان، اسم برای عمل به دین خداست که عمل مطلق و اعم از اعمال عقلی و قلبی است و صالحات هم اشاره به اعمال جوارحی دارد. خامساً: اگر عمل صالح، مطلق عمل به دین خدا را شامل شود. بیان آن با جمله «آمنوا» می‌تواند برای فصاحت و بلاغت باشد و همان‌طور که می‌توانست بگوید «سَدَقُوا وَ آمَنُوا» لکن چون ایمان اولی و رأس الایمان، ایمان تصدیقی قلبی بوده و مسلمانان فکر می‌کردند که ایمان فقط همان است، از این‌رو بر عمل صالح تکیه می‌شود.

دلیل سوم: انتساب ایمان به قلب؛ در بسیاری از آیات قرآن، ایمان به قلب نسبت داده شده است، مانند «الْأَمِّنُ أَكْرَهُ وَ قَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْإِيمَانِ». (نحل، ۱۰۸) «و لما يَدْخُلُ الْإِيمَانُ فِي قُلُوبِكُمْ». (حجرات، ۱۴) این دلیل را نیز جمعی از دانشمندان مثل ابوالفتوح رازی (۱۰۲، ۱: ۱۴۰۸)، ملاصدرا (۲۵۲، ۱: ۱۳۶۶) و طیب (۱۳۴، ۱: ۱۳۶۶)

نقد: اولاً: اضافه ایمان به قلب، دلالت بر انحصار ایمان به قلب ندارد بلکه صرفاً دلالت بر ضرورت ورود ایمان به قلب برای صدق ایمان دارد و چنان که گفتیم از این جهت است که ایمان قلبی، رأس الایمان است. ثانیاً: اضافه ایمان به قلب - بر عکس آنچه گفته شده است - بر این دلالت دارد که در عنصر ایمان، غیر از ایمان قلبی نیز لازم است؛ مثلاً در آیه «و لما يَدْخُلُ الْإِيمَانُ فِي قُلُوبِكُمْ» می‌فرماید: هنوز ایمان در قلب‌ها وارد نشده است، که مفهوم آن این است که اجزائی از ایمان که همان اقرار زبانی است، تحقق پیدا کرده، لکن جزء اصلی هنوز تحقق پیدا نکرده است. چه اینکه از آیه «الْأَمِّنُ أَكْرَهُ وَ قَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْإِيمَانِ» این مطلب استفاده می‌شود که در صورت آکراه، اگر جزء اصلی ایمان باقی باشد کافی است، هر چند اجزای دیگر آن در اثر آکراه، برای مدتی از بین برود.

دلیل چهارم: عدم صحت سلب؛ عدم صحت سلب و وصف «مؤمن» از کسی که مرتکب گناه کبیره می‌شود دلالت بر این دارد که عمل صالح و ترک عمل فاسد، داخل در ایمان نیست. در آیات قرآن و روایات هم مشاهده می‌کنیم که ایمان، با بعضی از معاصی از بین نمی‌رود. از جمله کسانی که این دلیل را متذکر شده‌اند، فخر رازی (۲۷۲، ۱: ۱۴۲۰) طیب (۱۳۵، ۱: ۱۳۶۶) و عاملی (۶۶، ۱: ۱۴۱۲) را می‌توان نام برد. ایشان به آیاتی از جمله: «الَّذِينَ آمَنُوا وَ لَمْ يَلْبِسُوا إِيمَانَهُمْ بِظُلْمٍ» (انعام، ۸۲) و «مَا يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُمْ بِاللهِ الْآ وَ هُمْ مُشْرِكُونَ» (یوسف، ۱۰۶) تمسک کرده‌اند.

نقد: این آیات شریفه دلالت نمی‌کند که هنگامی که مؤمن، ظلم می‌کند یا شرک می‌ورزد و یا مرتکب قتل می‌شود، در آن حال هم مؤمن است بلکه دلالت می‌کند بر اینکه اگر کسی که مؤمن است، این کارها را انجام دهد حکمش چیست. در حقیقت در این موارد، مؤمن با گناه از ایمان عام یعنی عمل به دین خدا، خارج می‌شود و با توبه به

ایمان بر می‌گردد و بر فرض اینکه بگوییم انسان در حال گناه، بر ایمان باقی مانده است، این ایمان، تصدیق قلبی است که همان رأس الایمان نام دارد نه ایمان حقیقی. دلیل پنجم: عمل، تصدیق کننده ایمان؛ روایاتی که عمل را تصدیق کننده ایمان می‌داند به عنوان دلیل بر این امر ذکر شده است. از نمونه روایات در این زمینه می‌توان به مورد زیر اشاره کرد.

از امام باقر (ع) روایت شده که فرمود: «الایمان ما استقر فی القلب و افضی به الی الله عزوجل و صدقه العمل بالطاعة لله و التسليم لامره». (کلینی، بی تا: ۱، ۴۲)

از رسول خدا (ص) نیز روایت شده که فرمود: «الایمان ما خلص فی القلب و صدقه الأعمال». (صدوق، ۱۸۷)

با تمسک به این روایات، ادعای پیشگفته، مطرح شده است. (ر.ک: بدخشان، ۵۵:۱۳۷۹)

نقد: اولاً: به این روایت می‌توان استدلال کرد بر این که عمل نیز در ایمان داخل است، زیرا در این روایات بین آن چه که در قلب مستقر می‌شود با عمل جوارحی جمع شده است. یعنی حقیقت ایمان مرکب از این هاست و اگر «ما فی القلب» یا عمل نباشد، ایمان نیست. لکن از روایات دیگر به دست می‌آید اگر «ما فی القلب» باشد ایمان تصدیقی، صدق می‌کند. از این روایات نیز این مطلب به دست می‌آید که در ایمان «ما فی القلب» و عمل، هر دو نقش دارند؛ پس وجه جمع آنها به این است که این روایات در مقام بیان «حقیقت ایمان» است و آن روایات در مقام بیان «گوهر ایمان». از این رو، روایات با یکدیگر تهافت نداشته، یکدیگر را تفسیر می‌کنند. همان طور که آیات قرآن با توجه به یکدیگر معنا می‌شوند.

نتیجه

اصطلاح ایمان در شرع مقدس اسلام در معانی متعدد و مرتبط به هم به کار رفته است، معنای حقیقی آن معنای جامع «عمل به دین خدا» است که شامل افعال عقل، قلب و جوارح می‌شود. گاهی ایمان در کنار این کاربرد در بعضی از افعال که تحت معنای جامع قرار دارند، به کار می‌رود و آن به اعتبار جزئی از معنای حقیقی ایمان است. کاربرد

ایمان در تصدیق قلبی دین خدا که جزء اصلی و رأس الایمان خواهد بود، رواج زیادی دارد و ما از این معنا با عنوان «گوهر ایمان» یاد می‌کنیم.

منابع و مأخذ

قرآن کریم.

۱. اشعری، ابوالحسن علی بن اسماعیل، ۱۹۵۲، *اللمع فی الرد علی اهل الزیغ و البدع*، بیروت، المطبعة الکاتولیکیه.
۲. همو، ۱۴۰۰، *مقالات الاسلامین و اختلاف المصلین*، تصحیح هلموت ریتر، بی‌جا، بی‌نا.
۳. بحرانی، سیدهاشم، ۱۴۱۵، *البرهان فی تفسیر القرآن*، تهران، بعثت.
۴. بدخشانی، نعمت الله، ۱۳۷۹، «حقیقت ایمان و لوازم آن از منظر علم کلام»، *فصلنامه اندیشه دینی*، ش ۶ و ۵.
۵. بروجردی، سید حسین، ۱۴۲۲، *الصراط المستقیم*، قم، معارف اسلامی.
۶. تفتازانی، مسعود بن عمر سعد الدین، ۱۳۲۶، *شرح المقائد النسفیة*، بغداد، المثنی.
۷. جوادی آملی، عبدالله، ۱۳۷۵، *تبیین براهین اثبات خدا*، ویرایش حمید پارسانیا، قم، اسراء.
۸. رازی، ابوالفتح، حسین بن علی، ۱۴۰۸، *روض الجنان و روح الجنان*، مشهد، آستان قدس.
۹. رازی، فخرالدین، ۱۴۲۰، *مفاتیح الغیب*، بیروت، دار احیاء التراث العربی.
۱۰. زمخشری، عبدالقاسم محمود بن عمر، ۱۴۰۳، *الکاشف*، بیروت، دارالفکر.
۱۱. سبحانی، جعفر، بی‌تا، *بحوث فی الملل و النحل*، قم، مرکز مدیریت حوزه علمیه.
۱۲. سبزواری نجفی، محمد بن حبیب‌الله، ۱۴۱۹، *ارشاد الأذهان فی تفسیر القرآن*، بیروت، دارالتعارف للمطبوعات.
۱۳. همو، ۱۴۰۶، *الجدید فی تفسیر القرآن*، بیروت، دارالتعارف.
۱۴. شهرستانی، ابوالفتح محمد بن ابوالقاسم، ۱۹۸۱، *الملل و النحل*، بیروت، ناصر الثقافة.
۱۵. صدرالدین شیرازی، محمد بن ابراهیم، ۱۳۶۶، *تفسیر القرآن الکریم*، قم، بیدار.
۱۶. همو، ۱۳۴۰، *سه اصل*، تصحیح سید حسین نصر، تهران، دانشکده علوم معقول و منقول.
۱۷. همو، ۱۳۹۱، *شرح اصول الکافی*، تهران، المحمودی.
۱۸. همو، ۱۳۶۳، *المشاعر*، به اهتمام هانری کربن، بی‌جا، کتابخانه طهوری.
۱۹. صدوق، علی بن الحسین، بی‌تا، *التوحید*، تصحیح و تعلیق سید هاشم حسینی طهرانی، قم،

منشورات جامعه مدرسین.

۲۰. همو، *معانی الاخبار*، با تصحیح علی اکبر غفاری، قم، جامعه مدرسین.
۲۱. طباطبایی، محمد حسین، ۱۳۶۳، *المیزان*، ترجمه سید محمد باقر موسوی همدانی، قم، دفتر انتشارات اسلامی.
۲۲. طبرسی، فضل بن حسن، ۱۳۷۷، *جوامع الجامع*، ترجمه فارسی، بنیاد پژوهش‌های اسلامی آستان قدس، مشهد.
۲۳. همو، ۱۴۰۶، *مجمع البیان فی تفسیر القرآن*، بیروت، دارالمعرفة.
۲۴. طوسی، ابو جعفر محمد بن الحسن، ۱۴۱۴، *الامالی*، قم، دارالثقافة.
۲۵. همو، ۱۳۵۸، *تمهید الاصول در علم کلام اسلامی*، ترجمه و تعلیق: عبدالحسین مشکاه الدینی، تهران، انجمن حکمت و فلسفه ایران.
۲۶. طوسی، نصیرالدین، ۱۳۷۰، *اوصاف الأنراف*، به اهتمام مهدی شمس الدینی، تهران سازمان چاپ و انتشارات فرهنگ و ارشاد اسلامی.
۲۷. همو، بی تا، *تجريد الاعتقاد*، با تحقیق محمد جواد حسینی جلالی، قم، مکتب الاعلام الاسلامی.
۲۸. طیب، سید عبدالحسین، ۱۳۶۶، *اطیب البیان فی تفسیر القرآن*، تهران، اسلام.
۲۹. عاملی، علی بن حسین، ۱۴۱۳، *الوجیز*، قم، دارالقران الکریم.
۳۰. عزیزی، عباس، ۱۳۷۹، *دویست داستان از حضرت زینب (س)*، قم، سلسله.
۳۱. علم‌الهدی، سید مرتضی، ۱۴۱۱، *الذخیره فی علم الکلام*، تحقیق سید احمد حسینی، قم، مؤسسه النشر الاسلامی.
۳۲. قمی مشهدی، محمد بن رضا، ۱۳۶۶، *کنز الدقائق و بحر الفرائب*، تهران، سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
۳۳. کاشانی، ملا فتح الله، ۱۴۲۳، *زبدة التفاسیر*، قم، مؤسسه المعارف الاسلامی.
۳۴. کلینی، محمد بن یعقوب، بی تا، *اصول کافی*، شرح و ترجمه سید جواد مصطفوی، قم، انتشارات علمیه اسلامیه.
۳۵. محمدی ری شهری، محمد، ۱۴۰۳، *میزان الحکمه*، قم، دفتر تبلیغات اسلامی.
۳۶. مجلسی، محمد باقر، بی تا، *بحار الانوار*، بیروت، موسسه الوفاء.
۳۷. موسوی سبزواری، سید عبدالاعلی، ۱۴۰۴، *مواهب الرحمن فی تفسیر القرآن*، نجف، الآداب.